

علم به مثابه امری مقدّس

(بررسی آرای دکتر حسین نصر در باب علوم اسلامی)

سید عقیل حسینی *

چکیده: تمام ارکان سنت هم از «ذات قدسی» مبعث می‌شوند و هم رو به سوی آن دارند، و از این رو رنگ و بوی قداست می‌گیرند. علم سنتی نیز، به عنوان یکی از اساسی‌ترین ارکان سنت - خصوصاً در سنت اسلامی که به معرفت منزلتی اعلی می‌بخشد - با قداست عجین است و «علم مقدّس» نام می‌گیرد.

علم اسلامی بر دو اصل اساسی استوار است. از آنجا که در اسلام «اصل توحید» بالاترین مرتبت را دارد، تمامی اجزاء فرهنگ و تمدن و تفکر اسلامی بر آن مبتنا دارند. علم اسلامی نیز به تبع اینان، بر مبنای این اصل بنیادین نضج می‌گیرد و هدفی جز نمایاندن آن - یعنی بازنمایی وحدت در تمامی نمودها و در نتیجه بازنمایی سیمای ذات احدی در ورای آنها - ندارد. همچنین، علوم اسلامی بر «اصل ساختار سلسله مراتبی طولی عالم و حقیقت» مبتنا دارند، کما اینکه در این اصل با علوم مقدّس موجود در دل دیگر سنت‌ها اشتراک دارند.

کلیدواژه‌ها: سنت اسلامی - علوم مقدّس - علوم اسلامی - روش‌شناسی - جهان‌بینی اسلامی - نصر، حسین، ۱۳۱۲.

* دانشجوی کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق U

فصلنامه اندیشه صادق، مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق U

شماره ۲۲ (بهار ۱۳۸۵)

مقدمه

اسلام از آن جهت علم را مقدّس می‌شمارد که هر علم سرانجام به جنبه‌ای از تجلّی الهی مرتبط می‌شود (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۲۶)؛ در نتیجه، علم سنّتی با حضور در قلمرو «حق مطلق» که خود، هم مقدّس است و هم منبع تقدّس، در اقیانوس امر غوطه‌ور می‌شود و از عطر تقدّس آکنده می‌شود (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۶۹). در کنه علوم سنّتی، همواره «گرایش به سوی امر تقدّس» وجود دارد. «امر تقدّس» در کانون و مرکز علوم سنّتی واقع است و امور صرفاً انسانی (چونان عقل استدلالی و...) همواره حاشیه‌ای هستند (دقیقاً به خلاف علوم مدرن). به دلایل مذکور، دکتر نصر معتقد است که علوم سنّتی، «علم مقدّس» نام می‌گیرند و علوم مدرن «علم نامقدّس». البته ذکر دو نکته در اینجا لازم است: یکی اینکه باید خاطر نشان کرد که بعضاً علومی در درون سنّت پرورده می‌شوند که سنّتی و در نتیجه مقدّس نیستند، و لکن این علوم در گوشه و کنار قرار دارند و حاشیه‌ای هستند. دیگر اینکه از آنجا که «از دیدگاه سنّتی هیچ قلمرویی از واقعیت نیست که کاملاً نامقدّس (جدای از اصل) تلقّی شود»، علم مدرن هم کاملاً نامقدّس نیست ولی بدلیل اینکه امر مقدّس در آن حاشیه‌ای است از آن به «علم نامقدّس» تعبیر کردیم (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰).

رنه گنون، متفکر بزرگ سنّت گرا و بنیانگذار آن، معتقد است که چون در هر تمدن سنّتی فعالیت‌های بشری «همواره امری منبعث از اصول شمرده می‌شود» از این رو به فعالیت «استحاله یافته» بدل می‌شود و جزء سازنده سنّت و وسیله مشارکت در آن تلقی می‌شود؛ و از این رو، «چنین فعالیت خصلتی دقیقاً مقدّس» به خود می‌گیرد. از آنجا که «علم» نیز فعالیت بشری است، در سنّت موصوف به صفت «مقدّس» می‌شود: «علم مقدّس» (رنه گنون، ۱۳۶۵، ص ۶۴). در جایی

دیگر، رنه گنون با نگرشی کاملاً حداکثری به دین چنین می گوید: «در سن دین در همه شئون زندگانی انسان نفوذ دارد، یا بهتر بگوئیم آنچه این زندگی را تشکیل می دهد در قلمرو آن واقع است، به قسمی که در چنین شرایطی هیچ چیز غیر مقدّس [در دامنه دین] نمی تواند وجود داشته باشد» (رنه گنون، ۱۳۶۵، ص ۶۵)، و در نتیجه علم اسلامی نیز از دین اسلام أخذ قداست می کند و بدل به علم مقدّس اسلامی می گردد.

۱- اصول بنیادین علوم مقدّس

دکتر نصر بر این اعتقاد است که انفکاک علوم، از بستر عقلی تمدنی که در آن نمو یافته اند امکان ناپذیر است و بنابراین «علمی که در هر تمدنی بوجود آمده و رواج می یابد، با اصول دینی و نظریات کلی آن تمدن نسبت به عالم، مربوط است» و این ربطی تام و تمام و انفصال ناپذیر است (حسین نصر، ۱۳۵۹، صص ۱۰-۱۱). از این رو بیش از هر چیز بهتر است به شناخت اصولی بنیادین همت بگماریم که علوم سنتی و از جمله علوم اسلامی بر آنها بنا شده اند.

۱-۱- نگرش سلسله مراتبی به هستی

اصل بنیادینی که در تمام علوم مقدّس (موجود در تمام سنت ها - اعم از سنت اسلامی) مشترک است، «نگرش سلسله مراتبی» به هستی است؛ این سلسله مراتب، طولی است و عالم مادی، فروترین ساحت آن است (چنانکه معنای کلمه «دنیا» این مفهوم را متبادر می کند). علت این نگرش سلسله مراتبی در تمام سنت ها، عطف توجه تام به «مبدأ الهی عالم» و نیز اعتقاد به اتکای وجودی مخلوقات مادی بر مراتب فراتر واقعیت بوده است (حسین نصر، ۱۳۷۸، صص ۱۷۰-۱۷۱). دکتر نصر با ارتباط دادن

این نگرش با مسئله قداست علوم اسلامی، اهمیت آن را خاطر نشان می‌سازد (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۶).

در غرب، با پیدایش نظریه «تطور انواع داروینی»، نگرش «سلسله مراتب عرضی» حاکم شد و از این رو، دچار اختلاف بنیادین بر سر اصول با سنت شدند و از فهم علوم سنتی بازماندند: «هیچ مانع بزرگتری از نظریه‌ای تطوّر انواع... بر سر راه فهم علوم و جهان‌شناسی‌های سنتی وجود ندارد، نظریه‌ای که در حال و هوای دنیاگرایی سده نوزدهم به وجود آمد تا فقدان مشاهده خداوند و شهود حضور همیشه پایدار واقعیات مثالی در عالم مادی را جبران کند»^۱ (حسین نصر، ۱۳۷۸، صص ۱۷۱-۱۷۲):

۱-۲- اصل توحید

در علوم اسلامی نیز، اصل نگرش سلسله مراتبی به هستی از جایگاه رفیعی برخوردار است. علاوه بر این اصل، در علوم اسلامی و اساساً در کل اسلام، اصل مهم‌تری قرار دارد که همانا «اصل توحید» است (که اولین و مهم‌ترین مورد از اصول دین اسلام است). این اصل، قلب و هسته وحی اسلامی را تشکیل می‌دهد. علوم و فنون در اسلام نیز بر پایه «وحدت» شده‌اند، چنانکه در تمامی شئون و مراتب دیگر فرهنگ و تمدن اسلامی - هرگاه به جلوه‌ای - تجلی کرده است (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۶).

به دلیل اهمیت اساسی «اصل توحید» در علوم اسلامی، لازم است قدری بیشتر در باب آن تأمل کنیم. از نظر دکتر نصر، «توحید ملاک اسلامی بودن هر فکر و عقیده و نظریه است» (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۷). در جای دیگر می‌افزاید: «علمی که به حق ممکن است اسلامی نامیده شوند، وحدت طبیعت را آشکار می‌سازند... بدان‌سان که آدمی با مشاهده وحدت جهان به وحدت اصل الهی و غیبی رسد که وحدت طبیعت تصویری از آن است» (حسین نصر، ۱۳۵۰، ص ۲).

بدین سان اصل «وحدت» در علوم اسلامی هم مبنا است و هم ملاک و بلکه هدف علوم اسلامی نیز همین است: «روح اسلام به وحدت طبیعت اهمیت فراوان می‌دهد و این همان وحدتی است که هدف علوم جهان شناختی است» (حسین نصر، ۱۳۵۰، ص ۵). در جای دیگر دکتر نصر می‌گوید هدف و همچنین ثمر و نتیجه علوم گوناگونی که دانشمندان مسلمان تدوین نموده‌اند و طرق و روش‌های مختلفی که پیموده و آزموده‌اند، اصل «وحدت» بوده است (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۶).

نکته مهم دیگری که باید در باب تأثیر این اصل بر علوم اسلامی خاطر نشان کنیم این است که به خاطر تغییرناپذیری و ثبات اصل توحید و سایر اصولی که علوم اسلامی بر آن مبتنا دارند، این علوم دارای «ثبات» هستند؛ دکتر نصر علت اشتباه غربیان در متهم کردن علوم اسلامی به رکود و سترونی را در همین بدفهمی آنها از «ثبات و تبلور» علوم اسلامی می‌داند در حالی که این دو ماهیتاً از هم متمایزند (حسین نصر، ۱۳۵۰، ص ۲).

اصل توحید در مکانیسم جذب و دفع علوم اسلامی جایگاه والایی دارد. مسلمانان در أخذ علوم قدیمه، ملاک اصلی شان حقایق وحی اسلامی و مهم‌تر از هم «توحید» بوده است. دکتر نصر معتقد است که علومی که قبل از اسلام وجود داشته‌اند و مؤید در کائنات بوده‌اند (از قبیل علوم فیثاغورثیان و هرمسیان) را نمی‌توان غیر اسلامی شمرد (چنانکه نهایتاً در زمره علوم اسلامی درآمدند) و علت این امر دقیقاً به خاطر اشتراک در اصل بنیادین توحید است (حسین نصر، ۱۳۵۰، ص ۱۷).

در باب خود علوم اسلامی نیز ملاک تعیین میزان موفقیت هر علمی از علوم طبیعی تا حدی است که بتواند «وحدت» و پیوستگی موجودات را نمایان سازد (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۷).

نکته دیگر آنکه ممکن است در بادی امر به نظر رسد که میان دین «وحدت» کائنات و آن نگرش «سلسله مراتبی» (اعتقاد به واقعیت دارای مراتب متعدد) ناهمخوانی وجود دارد. ولی به عکس دکتر نصر معتقد است که این دو در راستای تقویت همدیگرند: «چشم انداز توحیدی اسلام هرگز روا نداشته است که اشکال مختلف معرفت، مستقل از یکدیگر پرورش پیدا کند. بلکه برخلاف، همیشه سلسله مراتبی از شناخت، وجود داشته است که در آن هر شکل از معرفت، از امور مادی گرفته تا عالی ترین شکل شناخت متافیزیکی، پیوستگی اساسی با معارف دیگر دارد و ساخت خود حقیقت را منعکس می سازد» (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۸).

۲- هدف علوم مقدس و کارکردهای آن

در یک تقسیم بندی کلی می توان دو هدف کلی برای علوم متصور شد: گروهی از علوم دعوی کشف حقیقت را دارند و به اصطلاحی هدف این علوم «علم برای علم» است. گروهی دیگر نظر به کارکردهای علم دارند و هدفی عملی و سودجویانه را جویا هستند. (البته چنین تفکیک کاملی مجزی نیست و در واقع گاهی به صورت طیفی مطرح است).

ذکر مقدمه ای دیگر ضروری است: در نگرش سنتی، انسان کلیتی متشکل از جسم و نفس و روح تلقی می شود و هر علمی که به نیازهای حتی یکی از این سه قسم التفات نماید سودمند تلقی می شود.

با دو مقدمه فوق روشن می گردد حتی علوم سنتی ای که به هدف اول اهتمام دارند (یعنی دعوی کشف حقیقت دارند)، از آنجا که نیازی روحی و معنوی را مرتفع می سازند و عطش حقیقت جویی روح را فرو می نشانند، «سودمند» هستند. بنابراین دکتر نصر نتیجه می گیرد که قسمی از علوم سنتی که از دیدگاه مدرن ممکن است بی فایده به نظر رسند، از دیدگاه درونی سودمندترین علوم هستند، «زیرا چه امری برای انسان

می‌تواند مفیدتر از آن چیزی باشد که غذای روح جاویدان اوست و به او کمک می‌کند تا از بارقه الهی در وجود خود که به یمن آن، [انسان،] انسان است، آگاه گردد» (حسین نصر، ۱۳۷۸، صص ۱۷۲-۱۷۳).

از دیگر سو، از دیدگاه علوم سنتی، هیچ دوگانگی و (تباین) کاملی میان «تفکر و عمل» و یا «حقیقت و سودمندی» وجود ندارد و به همین سبب در عین حالی که در علوم سنتی وجه کاربردی و عملی مطمع نظر بوده است وجه کشفی و تأملی نیز وجود داشته است (حسین نصر، ۱۳۷۸، صص ۱۷۲-۱۷۳) و نتیجه هم واقع‌گرایی و هم ابزارگرایی در علوم سنتی با همدیگر مرتفع می‌شوند بدون اینکه هیچ تعارضی با همدیگر داشته باشند.

از آنجا که علوم سنتی یکی از ارکان اساسی سنت‌اند، هدف فرجامینشان، همان هدف متعالی سنت است: «بازتاب سیمای معشوق کل». دکتر نصر در این باره چنین می‌گوید: «این علوم گرچه خود علمی مربوط به عالم کیهانی هستند و لکن به یاری «روح الهی» می‌توانند نمادهایی گردند که از واقعیت معنوی و رأی صور پرده برگیرند، نه آنکه حجابشان باشند؛ و به آدمی کمک می‌کنند که با عنایت خداوند، به مقام و مرتبه «مشاهده خداوند در همه جا» نایل آید. می‌توانند پشتیبانی برای تطهیر درک انسان از عالم پیرامونش باشند، به طوری که آدمی به جایی برسد که امور «انه فی نفسه که فی الله» ببیند (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸). والاترین فایده‌مندی علوم سنتی، از همین رو، همواره آن بوده است که به «عقل و ابزارهای ادراک» کمک کنند تا جهان و در حقیقت تمام مراتب وجود را، نه به عنوان واقعیات یا اعیان [مستقل از مراتب فرازین]، بلکه به عنوان نمادها یا آئینه‌هایی ببیند که «سیمای معشوق کل» را که همه چیز نشأت گرفته از اوست و منبع فیض وجود است و همه چیز به او باز می‌گردد، باز می‌تاباند (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸).

۳- زبان علوم مقدّس: نمادگرایی^۲

زمانی که در سنت برای علوم مقدّس به کار گرفته می‌شود، خود نیز باید پلکانی برای تقرّب به ذات قدسی باشد: «گفتارهای متعلّق به زبان مقدّس یا اولیه، انسان را به فراسوی عالم مادی، به سرای الهی می‌برد» (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۶). اگر چه در دنیای مدرن چنانکه گنون می‌گوید: زبان مقدّس جای خود را به زبانی منحط داد: «در جهانی که سعی بر تبدیل همه چیز به کمیّت است، باید هم از زبانی استفاده شود که فقط افکاری را در ذهن زنده می‌کند که جنبه صرفاً کمیّی دارد» (رنه گنون، ۱۳۶۵، ص ۱۳۰).

زبان بیان علوم مقدّس، زبان «نمادگرایی» است. نمادگرایانه بودن این زبان از آن‌روست که «از حقیقتی ورای قلمرو و واقعیات علم مورد بحث پرده برمی‌دارد». به عبارت دیگر، زبان این علوم دارای «معناداری مابعدالطبیعی» است؛ و به کمک همین خصلت است که ارتباط سطوح فرودین واقعیت با سطوح فرازین آن (که خود متضمّن و متذکّر نگرش سلسله مراتبی سنتی است) مقدور می‌شود (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴). با کمک همین زبان نمادگرایی است که غایت علوم سنتی (که همانا برملا ساختن واقعیت ذاتی است بوسیله ظواهر) برآورده می‌شود و در نتیجه چنین کارکرد مهمی، «بدون آگاهی از زبان نمادگرایی حصول فهم کامل علوم سنتی ممکن نیست» (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴).

یکی از دلایلی که می‌توان برای نمادگرا بودن زبان علم مقدّس برشمرد، خصلت راز آلودگی و رمزگونی سنت است. سنت‌ها همواره با رازها و رموز عجیب بوده‌اند. علت را باید در نگرش سلسله مراتبی جست، هرگاه، قائل به چنین نگرشی باشیم، آنگاه در سطوح زیرین واقعیت نمادها و رمزهایی وجود دارند که از واقعیتی در سطحی بالاتر خبر می‌دهند، چنانکه رنه گنون در اشاره به این واقعیت

چنین می‌گوید: «هر امر ظهور یافته نسبت به واقعیتی برتر از خود، بالضروره به هیئت رمزی است» (رنه گنون، ۱۳۶۵، ص ۱۰۱). در باب راز آلودگی علوم سنتی از دیدگاه رنه گنون نیز می‌توان چنین گفت: گنون معتقد است که علوم سنتی هیچ‌گاه به مادیت صرف توجه ندارند و همواره از «جوهری متعالی» بهره می‌جویند، و از آنجا که «هر حقیقت متعالی به بالضروره سهمی از "بیان ناپذیری" در خود دارد». بنابراین علوم سنتی با رازها عجین‌اند زیرا «رازهای حقیقی - فقط در امر "بیان‌ناپذیر" و بالتبع "انتقال‌ناپذیر" نهفته است» (رنه گنون، ۱۳۶۵، ص ۱۰۱)، و دقیقاً به همین دلیل، علوم سنتی به خلاف علوم مدرن که در همگانی کردن آنها می‌کوشند، به راز و رازان خاص تعلق داشت و نه همه.

زبان نمادگرایی که توسط علوم سنتی به کار گرفته می‌شود خود بر دو نوع است:

الف) زبان اساطیری، ب) زبان انتزاعی (ریاضی). در علوم کیهان‌شناسی سنتی که «مادر» یا کالبد علوم سنتی است هر دو زبان فوق حضوری زنده دارند (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳).

علوم سنتی نه تنها خود رمزگونه‌اند بلکه به رمزها نیز اهتمام دارند. طبق نگرش سلسله مراتبی، نمودهای طبیعت، رمزهایی هستند که خبر از نظام‌های برتر واقعیت می‌دهند و هدف نهایی علوم اسلامی شناخت این رموز است (حسین نصر، ۱۳۵۰، ص ۵).

توضیح مطلب آنکه نمودهای طبیعت طبق نگرش سنتی "آیات" و "تجلیات" و "رموزی" هستند که خبر از نظام‌های برتر واقعیت می‌دهند و نیاز به رمزخوانی دارند و در غیر این صورت به حوادث و واقعیاتی صرف بدل می‌شوند. علوم اسلامی نیز در این راستا همّت گمارده است. دکتر نصر در این باب می‌گوید: «همیشه هدف نهایی علوم اسلامی ارتباط دادن جهان جسمانی با اصل روحانی آن از طریق شناسایی رمزهایی

بوده است که مراتب مختلف حقیقت و واقعیت را با هم متحد می‌سازد» (حسین نصر، ۱۳۵۰، ص ۵).

۴- نقش وحی در علوم اسلامی

علم و دین در اسلام با همدیگر عجین‌اند. وحی^۳ - به عنوان اساسی‌ترین منبع دینی - تأثیر به‌سزایی بر علوم اسلامی داشته است.

۴-۱- یکی از مهمترین کارکردهایی که وحی برای علوم اسلامی به ارمغان آورده است، فراهم آوردن بنیادهای مابعدالطبیعی علوم اسلامی و شکل دهی جهان‌بینی دانشمندان مسلمانان است. «یک حکمت الهی و یک جهان‌شناسی کامل از قرآن و حدیث نتیجه شد که همه علوم و معارف [اسلامی] بر آن بنا شده‌اند»^۴ (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۹). بدین ترتیب وحی اسلامی سبب دگرگونی بنیادین در افکار و اندیشه‌ها و جهان‌بینی مسلمین شد و از گذر این رخداد میمون، علوم اسلامی به عنوان یکی از ثمرات اسلام متولد شد و ارتباط میان این دو آن‌چنان وثیق است که بدون شناخت اسلام (و در وهله اول وحی آن) دریافت علوم اسلامی امکان‌پذیر نیست (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۷).

۴-۲- کارکرد مهم دیگر وحی و روحیه وحیانی مسلمانان، به اعتقاد دکتر نصر، «استحاله علوم میراث برده از تمدن‌های سابق» بود. در نتیجه، علوم اسلامی با قدرت روحانی و معنوی (که از وحی اسلامی أخذ کرده بود) این علوم را تغییر صورت و ماهیت داد و آن را به شکل جوهری درآورد که در عین حال هم مخالف با گذشته خود بودند و هم امتداد آن (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۷). بدین ترتیب «وحی» وحدت بخش تمدن اسلامی بود و بسیاری از عناصر خارجی را بر وفق «روح» جهان اسلام جذب کرد (حسین نصر، ۱۳۵۰، ص ۱۲).

۴-۳- و اما، کارکرد غیر مستقیم وحی در راستای بسط و گسترش علوم اسلامی، اهمیتی کمتر از کارکرد مستقیم آن ندارد. این کارکرد، نشانگر بسترسازی لازم برای علوم اسلامی است. وحی به صورت غیر مستقیم با ایجاد فرهنگ اسلامی بستری و حیانی برای علوم اسلامی شکل داده است. در واقع وحی چونان روحی است که در کالبد تمدن اسلامی دمیده شده است و بدون آن تمدن اسلامی مرده جانی بیش نیست. از نظر دکتر نصر، "وحی" به منزله صورت و "روحیه و افکار و خصوصیات فکری" اقوامی که وحی بر آنها نازل شد به منزله ماده است و از ترکیب این صورت و ماده تمدن اسلامی ایجاد گشت (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۱). در باب تأثیر چشمگیر وحی اسلامی دکتر نصر در فرازی مهم چنین می‌گوید: «طلوع علوم اسلامی و تکامل بعدی آنها، بدون توجه داشتن به حضور دائمی "روح وحی اسلامی" و طریقه‌ای که این وحی جان‌ها و اعمال و محیط‌های انسانی و تمدن مسئول آفرینش و تکامل علوم را قالب‌ریزی کرده است، قابل تصور نیست» (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۸) و به گمانم بهتر از این نتوان نقش وحی را بیان کرد.

۵- گفتاری در روش علوم اسلامی

اجازه دهید بحثی هم راجع به روش‌شناسی علوم اسلام داشته باشیم. منابع شناخت در اسلام محدود به شیوه‌ای خاص نیست. بالاترین منبع شناخت، وحی (به همان معنای اعم) است، و پس از آن عقل شهودی^۵ و سپس عقل استدلالی^۶ و در پایان هم تجربه. در سنت اسلامی، به خلاف رویه مدرنیسم که دو منبع اول (که از قضا یقینی و با اهمیت‌ترند) را به کنار می‌نهد، تمامی این منابع شناخت به رسمیت شناخته می‌شوند. دکتر نصر در این باب چنین اظهار می‌دارد: «محققان و علمای اسلامی، "از مشاهده محسوسات و تجربه" و "استدلال و برهان" و بالأخره "تعقل و

ذوق و شهود عرفانی " استفاده کرده و از هر طریقی به صورتی پیوستگی مراتب وجود را به یکدیگر نمایان ساخته‌اند...» (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۶). دکتر نصر در جای دیگری، "روش" های پذیرفته شده برای کسب معرفت را در اسلام به صورت زیر تصویر می‌کند (احمد آرام، ۱۳۶۶، ص ۳۹):

راه‌های کسب علم در اسلام — ۱. حقیقت وحی شده (علوم نقلی)
 عقل خدادادی (علوم عقلی) — ۲. علوم حضوری (عقل شهودی، حکمت عرفانی)
 ۳ و ۴. علوم حصولی (عقل استدلالی و تجربه)

ولی باز جای تأکید دارد که این منابع شناخت تا جایی مشروعیت دارند که تابع حکمت الهی باشند و ابزار و وسیله‌ای برای «وصول به توحید» قرار گیرند و نردبانی برای «صعود به عالم معقولات». تا جایی که دکتر نصر معتقد است ابزار عقل استدلالی نیز باید چنین باشد، و در صورتی که از ذات اصلی خود منحرف نشده باشد خود بواقع (و فطرتاً) به سمت توحید رهنمون است و دقیقاً به همین علت، عقل استدلال سنتی نسبت به عقل مدرن برتری دارد: «در اسلام برتری عقل، و استدلال (انعکاس ذهنی عقل) در این است که انسان را به وحدت رسانده و به پذیرفتن حقایق دینی هدایت می‌کند» (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۴۰). به همین دلیل وفاق کاملی میان عقل و دین (بر سر ایمان) ایجاد می‌شود. از این رو دکتر نصر معتقد است که اسلام توانسته است در قرون متمادی روح حقیقت طلب مسلمین را ارضا کند بدون آنکه میان علوم عقلی از یک سو و دین و ایمان از دیگر سو هیچ شکافی ایجاد شود (به خلاف مسیحیت که خصوصاً در رنسانس از انجام این مهم باز ماند) (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۴۰).

۶- پاسداری از سنت اسلامی

بگذارید بعد از این هم صحبت از آن گذشته باشکوه، قدری هم از اکنون بگوئیم و چاره‌ای برای آینده بیندیشیم. علمی که زمانی قله‌های دانش را فتح کرده بودند اکنون رو به افول گذاشته‌اند؛ وظیفهٔ مسلمین و علی‌الخصوص دانشمندان مسلمان برای احیای مجدد آن علوم مقدّس در این جهان قداست زدایی شده چیست؟ در این مورد نیز، اجازه دهید جوابی سنت‌گرایانه را پی بگیریم.

همان‌گونه که در مباحث قبلی اشاره‌ای داشتیم، ایجاد بستر مناسب برای علم اسلامی - که خصوصاً از وحی اسلامی منبعث شده باشد - ضرورت تام دارد. آنچه بدیهی است این است که علم اسلامی، در بستری مدرن که هیچ همخوانی و وفاقی با مبانی و حیانی ندارد، قادر به ادامهٔ حیات نیست. بنابراین باید بستر سنتی لازم برای حیاتش تداوم یابد و از آن پاسداری شود و یا در صورت افول، احیا شود و در غیر این صورت، آرزوی داشتن علم اسلامی خیالی بیش نیست. دکتر نصر بر این مهم تأکید خاصی دارد و اظهار می‌کند که علوم مقدّس همگی در دل سنت‌هایی که در آن پرورده شده بودند "معنا و کاربرد" می‌یافتند. «اما در این جهان جدید، چون از تابش معنویت زنده‌ای که به تنهایی می‌تواند آنها را نمادهای شفاف‌ی از واقعیات برین بسازد، فاصله گرفته‌اند، دیگر آن کار از آنها بر نمی‌آید» (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۷).

همانگونه که دکتر نصر خاطر نشان کرده است، به خاطر زبان نمادگرایانه و رمزآلود علوم سنتی، قطعاً همواره باید سنت زنده بماند تا علوم در دل آنها معنا یابند و الا نامفهوم و ناکارآمد می‌گردند. مسئله جدی‌تر از آنچه که در بادی امر می‌نماید است: حتی ممکن است که به کارگیری این علوم در خارج از زمینیهٔ سنتی‌شان، سبب "انحراف" گردد، زیرا این علوم چونان "رموزی" جلوه‌گر می‌شوند که "رمزگشایشان" دیر زمانی است که مفقود گردیده است. در غبار نور سنت، علوم سنتی «ممکن است مایهٔ

کج روی و حجابی گردند که طالبی را از "آن امر ضروری" منحرف سازند، به جای آنکه علمی باشند که به جهانی که انسان را احاطه کرده است، معنای نهایی بخشد» (حسین نصر، ۱۳۷۸، صص ۱۹۷-۱۹۸).

ولیکن، دکتر نصر تأکید می‌کند برای آنان که سنت هنوز در وجودشان پرتوافشانی می‌کند، این علوم هنوز کارگشایند: «فقط برای کسانی که جهان سنتی در نظرشان واقعی‌تر است این علوم می‌تواند کلیدهایی حیاتی برای درک کیهان و مددکار سفرشان در این کیهان و به ماورای کیهان گردند» (حسین نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸).

ارجاعی به گذشته برای یافتن مسیر و طریق آتی لازم می‌آید. در همان آغاز تمدن اسلامی نیز، نهادینه شدن سنت در جامعه و تشکیل جامعه سنتی (اسلامی) زمینه ایجاد علوم اسلامی شد. دکتر نصر با اشاره به این مهم می‌گوید: «تنها پس از استقرار استحکام بنیان "جامعه اسلامی" بود که بتدریج شجره وحی محمدی (ص) ثمر بخشید و علوم گوناگون تزویج یافت و علمای بنامی در هر رشته ظهور کردند که در قرن چهارم و پنجم علوم اسلامی را به اوج خود رساندند» (حسین نصر، ۱۳۵۹، ص ۲۷). چونان کار سترگی دیگر بار و به دیگر طریق لازم آمده است.

۷- احیای علوم اسلامی

پس از بحث راجع به فراهم آوردن بستر لازم، بحث بسیار مهمی در باب خود علوم اسلامی و احیای مجدد آن را مطرح می‌نمائیم. دکتر نصر در مقاله‌ای موجز تحت عنوان «جهانبینی اسلامی و علم جدید» رویکردی ایجابی را مطرح کرده و پنج اقدامی را که در جهت احیای علوم اسلامی در زمان کنونی اهمیت حیاتی دارند بر می‌شمرد. در مقاله فوق‌الذکر قبل از اشاره به این اقدامات، وی به تفاوت و تعارض بنیادین میان علم اسلامی و علم غربی اشاره می‌کند با این هدف که ما را بر حذر دارد از اینکه به استفاده از علم غربی دل خوش کنیم: «جذب کامل "علم غربی" فقط با جذب

"جهان‌بینی" آن انجام می‌شود که در آن صورت پیامدهای آن برای "نگرش اسلامی" به واقعیت طبیعی و فوق طبیعی یقیناً "فاجعه‌آمیز" خواهد بود^۷ (حسین نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۳). اقدامات اساسی در جهت احیای علم اسلامی به ایجاز در ذیل خواهد آمد و خواننده را جهت تفصیل به اصل مقاله رجوع می‌دهیم:

۷-۱- اتکای بر دیدگاه اصیل اسلامی

از نظر دکتر نصر، اولین اقدام ضروری که باید در راه دستیابی به علوم اسلامی انجام داد، پایان دادن به "نگرش پرستش‌گرانه" به علم و فن‌آوری مدرن و به کنار نهادن "عقدۀ حقارت" موجود در بین آنهاست. "علم‌گرایی"^۸ و همین عقدۀ حقارت سبب گشته‌اند که عرصه برای نقد صحیح علم غربی و مهم‌تر از این برای فعالیت علوم اسلامی تنگ گردد. راه‌گریز از این مخمصه، تأکید بر "دیدگاه اصیل اسلامی" (که بر جهان‌بینی مستقل اسلامی ابتدا دارد و ریشه‌های آن در وحی الهی نهفته است) است؛ «فقط با اتکا بر "دیدگاه اصیل اسلامی" می‌توان بر "عقدۀ حقارتی" این چنین رایج در بین به اصطلاح روشنفکران مسلمان امروزی فائق آمد و زمینه را برای فعالیت علمی خلاقانه با توجه به جهان‌بینی اسلامی مهیا ساخت»^۹ (حسین نصر، ۱۳۷۷، صص ۵۴-۵۵).

۷-۲- تدوین جهان‌بینی اسلامی و فلسفۀ علم اسلامی

الف) تدوین جهان‌بینی اسلامی: «باید "منابع اسلامی سنتی" از قرآن کریم و حدیث گرفته تا همه "آثار سنتی" مربوط به علوم، فلسفه، الهیات، کیهان‌شناسی و تکایر اینها را عمیقاً بررسی کرد تا بتوان "جهان‌بینی اسلامی" و خصوصاً مفهوم اسلامی طبیعت و علوم طبیعی را تدوین کرد.» دکتر نصر تأکید می‌کند که چنین کاری باید در چهارچوب "سنت فکری اسلامی" و به دور از اندیشه‌ها و

ایدئولوژی‌های مدرن و تأثرات اینها صورت بگیرد و نباید به هیچ وجه «تقلید دست دوم از دیدگاه غربی باشد». نکته بسیار مهم دیگر در «تدوین جهان‌بینی اسلامی»، بررسی عمیق و فهم «تاریخ علم اسلامی» - («که علوم اسلامی آینده باید خود را با آن پیوند دهند تا بتوانند به شاخه تازه درختی تبدیل شوند که در «وحی اسلامی» ریشه دارد») - است و این کار ضرورت تام دارد ولیکن باید توجه شود که به دور از «استنباط‌های پوزیتیویستی مدرن» صورت گیرد^{۱۱} (حسین نصر، ۱۳۷۷، صص ۵۴-۵۵).

ب) تدوین فلسفه علم اسلامی: «به همین ترتیب، باید فلسفه اسلامی مناسبی در مورد علم، تاریخ اسلامی علم و حتی تاریخ کلی علم به وجود آید که روش‌شناسی‌ها، تعاریف و اهداف خاص خود را دارد»^{۱۱} (حسین نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۵).

۷-۳- شناخت عمیق علم غربی

دکتر نصر قائل به تفکیک میان «حقایق علمی» موجود در علم مدرن از «تفسیر فلسفی» آنهاست؛ «حقایق علمی» را می‌توان به خدمت علوم اسلامی آتی گرفت ولیکن باید تفسیر فلسفی مضمحل در آنها را و نهاد. نقد و وا نهادن آن تفسیر فلسفی در گرو «شناخت عمیق علم غربی» و بعلاوه آشنایی عمیق با «جهان‌بینی اسلامی» است و به همین ترتیب جذب و استحدادی «حقایق علمی» علم مدرن نیز از طریق همین دو، قابل انجام است. دکتر نصر چنین می‌گوید: «هرگز نمی‌توان بدون شناخت از هر یک از رشته‌های علمی، به فهم، نقد، تلفیق و یا ارتقای آن پرداخت.» و از این رو «پیشنهاد ما این بوده است که علم غربی را [توسط دانشجویان مسلمان در رشته‌های علوم محض] از قبیل فیزیک و شیمی] به بهترین وجه فراگیریم و در عین حال «شالوده‌های فلسفی و نظری» آن را مورد نقد قرار دهیم. سپس از رهگذر تسلط بر این علوم به «اسلامی کردن علم» پردازیم که

مبتنی بر برداشتن گام‌های آتی در "چهارچوب جهان‌بینی اسلامی" و تمایز امور متکی بر "حقایق علمی" از چگونگی "تفسیر فلسفی" آنها خواهد بود. و بدین طریق، دانشمندان مسلمانی که از این دو شناخت (شناخت عمیق علم غربی و شناخت کامل جهان‌بینی اسلامی) بهره‌مند می‌توانند علم غربی را در جهت علم اسلامی هدایت کنند (چنانکه غربیان در رنسانس عکس آن را انجام دادند) (حسین نصر، ۱۳۷۷، صص ۵۵-۵۶).

مسلمانان تمدن اسلامی تجربه موفّقی در باب چنین تلفیقی داشته‌اند و همان‌گونه که قبلاً گفتیم قسم مهمی از این موفقیتشان (علاوه بر تسلطشان بر علوم یونانی و...) به خاطر ابتدای بر "وحی" و جهان‌بینی وحیانی بود.

۷-۴- احیای علوم سنتی

چنین اقدامی نتایج مهم فراوانی در بر دارد. از جمله این نتایج مقابله با "ادعاهای انحصارطلبانه علم مدرن" است که حقیقت علمی را یکسره در ملکیت خویش قلمداد می‌کند. دیگر اینکه «موجب اعتماد بیشتر مسلمین به فرهنگ خود می‌شود»، علاوه بر «پیامدهای عظیم اجتماعی و اقتصادی» که در بر دارد. نتیجه مؤثر دیگر این اقدام، "احیای کارکرد این علوم" در جهان فکری اسلام است. دکتر نصر در این باره می‌گوید: «کمتر می‌توان در مورد اهمیت نقش احیای آن دسته از علوم اسلامی سنتی مبالغه کرد که پیوند دهنده دانش پژوهان سنتی با کارورزان علم جدید و نیز ابزار اصلی برای احیای کارکرد علم در جهان فکری اسلام است.» تأکید دکتر نصر خصوصاً بر علم‌های "پزشکی"، "کشاورزی" و "معماری" متمرکز است و اینکه چنین اقدامی باید در هر زمان و مکان ممکن صورت گیرد (حسین نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۷).

۷-۵- تلفیق مجدد علم با اخلاق

در این زمینه باید تأکید کرد که اخلاقی بودن خود دانشمندان مسلمان کافی نیست بلکه "علم اسلامی" نیز باید از "حیث فلسفی و جهان بینی" با اخلاقیات عجین باشد. اهمیت این اقدام به قدری است که دکتر نصر آن را مهم ترین اقدام از پنج قدم مذکور برمی شمرد و می گوید: «مهم ترین اقدام برای «ایجاد علم اسلامی واقعی» تلفیق مجدد علم با اخلاق نه از طریق شخص دانشمند بلکه به کمک «ساختارهای نظری و شالوده های فلسفی» علم است». و باید تأکید کرد که چنین تلفیقی در علم غربی وجود ندارد زیرا خود اخلاقیات مسیحی رایج متکی بر جهان بینی علم مدرن است. وظیفه چنین تلفیقی به صورت مشترک بر عهده چند گروه از علما و دانشمندان اسلامی است: «البته این وظیفه به عهده اخلاق شناسان، فیلسوفان و الهیون مسلمان است [که باید شناختی از کیهان به دست دهند که با هنجارهای اخلاقی سازگار باشد]، اما خود دانشمندان [مسلمان] هم باید در آن سهیم باشند. در واقع، نمی توان یک علم اصیل اسلامی به وجود آورد که از حیث فلسفه و جهان بینی با اخلاقیات اسلامی عجین نباشد» (حسین نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۸).

دکتر نصر خاطر نشان می سازد که شکل گیری "علم اصیل اسلامی" بر اساس "علم اسلامی سنتی"، ضرورتی تام برای تحقق تمدن اسلامی است و تنها راه جلوگیری از انحطاط کنونی بشر مدرن است (حسین نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۸).

۸- مسئولیت دانشمندان مسلمان

دانشمندان مسلمانی که مستقیماً در حوزه علوم اسلامی و با دغدغه ایجاد علم اصیل اسلامی فعالیت می کنند، می توانند در یک یا چند مورد از اقدامات اساسی فوق شرکت جویند. ولی برای بقیه (دانشمندان مسلمانی که در حوزه فوق - به هر دلیلی - وارد نشده اند) نیز دکتر نصر پیشنهاداتی دارد (حسین نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۹):

۸-۱- خاطر نشان ساختن محدودیت‌های علوم مدرن

از جمله محدودیت‌های نظری علوم مدرن، جدایی آن از اخلاقیات، خطرات علم‌گرایی و... همچنین نشان دادن تأکید همه جانبه مسلمانان بر اخلاقیات.

۸-۲- بحران‌زا بودن علم مدرن

این دسته از دانشمندان می‌توانند بر این مهم تأکید ورزند که کارکردهای علم مدرن در رابطه با انسان و طبیعت بحران‌زا و اختلال آفرین بوده است (ایجاد بحران محیط‌زیست و بحران اخلاق).

۸-۳- بسط نگرش اسلامی

این دانشمندان مسلمان «می‌توانند بر اهمیت همه پدیده‌ها به عنوان "آیه‌های الهی" در ورای واقعیت مادی آنها» که مطابق با نگرش اسلامی به این پدیده‌ها است تأکید ورزند. بدین ترتیب تمامی دانشمندان مسلمان در احیای علوم اسلامی سهمی ایفا کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

سعی ما بر آن بود تا در این مقاله از رهگذر نقد علم مدرن، راهی برای توجه مجدد به علوم سنتی، و به‌طور اخص علوم اسلامی، بگشائیم؛ علومی که به رغم ضرورت تامل و نیاز بشر امروزی بدان، بدلیل سیطره "علم‌گرایی" و از خودباختگی مورد غفلت واقع شده است.

احیای علوم اسلامی جز از طریق تمسک به سنت اصیل اسلامی - جهان‌بینی و حیانی (توحیدی - سلسله مراتبی)، علوم سنتی اسلامی، و اخلاق اسلامی - و همچنین شناخت عمیق علوم غربی و نقد آن حاصل نمی‌آید.

پی‌نوشت‌ها:

- نظر به اهمیت فراوان این اصل و خصوصاً تأثیر آن در شکل دهی نگرش مدرن، دکتر نصر در همین کتاب در فصلی مجزا، به طور مشروح آن را مورد نقّادی قرار داده است (نک به: نیاز به علم مقدّس، فصل دهم: «نقدی سنتی بر مفهوم پیشرفت انسان از رهگذر تطوّر مادی»).

2 - Symbolism

- مراد از وحی در اینجا، معنای عام آن است؛ و علی‌الخصوص شامل قرآن و همچنین احادیث (خصوصاً احادیث قدسی و بعلاوه سایر احادیث ائمه که همگی طبق اعتقاد شیعه، به طور غیر مستقیم مبدأی الهی دارند) می‌باشد.

- در جای دیگری نیز دکتر نصر بر همین موضوع تأکید می‌کند: «قرآن و حدیث روی هم رفته سرچشمه همه امور اسلامی در همه زمینه‌هاست و بالأخص در علوم اسلامی.»

5 - Intellect

6 - Reason

- انتقادهای دکتر نصر و دیگر سنّت‌گرایان از علم مدرن بسیار بیش از اینهاست و جنبه‌های بسیاری را در بر می‌گیرد و در باب آن کتابها و مقالات متعدد نوشته‌اند؛ ولیک در اینجا بدلیل جلوگیری از اطالّه کلام از آن چشم پوشی می‌کنیم و خواننده را بدانها رجوع می‌دهیم (از جمله نک به: رنه‌گون، سیطره کمیت و علائم آخرزمان و همچنین مقالات: اسلام و علم مدرن، دکتر نصر، رسالت ۸۱/۳/۲۳؛ تأملاتی درباره اسلام و اندیشه مدرن، همو، پژوهشنامه متین شماره دوم و...).

8 - Scientism

- تأکیدات از سید عقیل حسینی است.

- تأکیدات از سید عقیل حسینی است.

- تأکیدات از سید عقیل حسینی است.

منابع و مأخذ:

۱. آرام، احمد (به اهتمام) (۱۳۶۶)، علم در اسلام [حسین نصر]، تهران: انتشارات سروش.
۲. گنون، رنه (۱۳۶۵)، سیطره کمیت و علائم آخرزمان، علی محمد کاردان (مترجم)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
۳. نصر، حسین (۱۳۵۰)، علم و تمدن در اسلام، احمد آرام (مترجم)، تهران: نشر اندیشه.
۴. نصر، حسین (۱۳۵۹)، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
۵. نصر، حسین (۱۳۷۷)، جهان‌بینی اسلامی و علم جدید، ضیاء تاج الدین؛ (مجله) نامه فرهنگ، شماره ۳۰، دوره هشتم.
۶. نصر، حسین (۱۳۷۸)، نیاز به علم مقدّس، حسن میاننداری (مترجم)، ویراستاری احمد جلیلی، قم: مؤسسه فرهنگی طه.